

وقتی طالب باشد
حرف‌شان را عوض
می‌کنند، از طالبان
خیلی می‌ترسند
اما حرف‌های
طالبانی‌ها را هم
تأیید می‌کنند
که با مردم کاری
نداشتند، زن و
بچه‌ها در امان
بودند و کسی ربه
زور بیرون نکردند،
اما اصرار دارند که
خود وجود طالبان
دلهره‌انگیز است

اینجا قبلاً هم سقوط کرده است

عنابه بزرگترین روستا در مسیر مرکز ولایت پنجشیر یعنی بازارک است، بزرگترین روستا که می‌گویم صورتان به روستاهایی که دیده‌اید نرود، یک مسیر بیلاقی است که دو طرف جاده را مغازه‌های تعطیل پر کرده‌اند و مردم بسیار کمی در آن زندگی می‌کنند. اصالتاً خود روستا هم خیلی کوچک است و جمعیت زیادی در آن زندگی نمی‌کنند. یک روح سرگردان در شهر سیال است و مردم موقع حرف زدن دور و اطرافشان را نگاه می‌کنند، چه طالبان باشد، چه نباشد و وقتی طالب باشد حرف‌شان را عوض می‌کنند، از طالبان خیلی می‌ترسند اما حرف‌های طالبانی‌ها را هم تأیید می‌کنند که با مردم کاری نداشتند، زن و بچه‌ها در امان بودند و کسی ربه زور بیرون نکردند، اما اصرار دارند که خود وجود طالبان دلهره‌انگیز است و از قضا سال‌ها در قشم کار می‌کرده می‌گوید که مردم اینجا اسلحه نظر مردم و خیلی‌های دیگر مقاومت شروع می‌شود. صاحب یکی از مغازه‌ها که تعمیرکار لاستیک خودرواست و از قضا سال‌ها در قشم کار می‌کرده می‌گوید که مردم اینجا اسلحه نداشتند که دفاع کنند، می‌گوید زن و مرد به کوه فرار کرده‌اند و اینقدر ترسیده بودند که بعضی‌ها بدون برقع رفتند، برقع همان چادرهای آبی افغان است، او می‌گوید که همسر برادرش را تا به حال ندیده بود و مجبور شدند که همه با هم فرار کنند به کوه! من تعجب می‌کنم از مردی که ظاهر طالبانی ندارد و از این حرف می‌زند که همسر برادرش را تا به حال ندیده است. همین است که می‌گویم رفتار طالبان با زن‌ها در شهرها عجیب است، از مرز شهر که بیرون می‌روید این رفتار در بین بسیاری از اقوام افغانستان شاید حتی روال باشد. از روایت دور نشویم، نوجوانی بور با موهایی که از زردی به سفیدی می‌زند و در یکی از بازارهای محلی اینجا کار می‌کند می‌گوید که بزودی دوباره هسته‌های مقاومت شکل می‌گیرند، یک جمله عجیب هم می‌گوید: «پنجشیر قبلاً هم سقوط کرده است.»

یک طالبان سیاه و سفید

یک طالبانی اینجا هست که می‌گوید به خاطر کوبیدن در یک خانه سه روز بازداشت بوده و مجبور شده اسلحه‌اش را تحویل بدهد، می‌گوید ما حق نداشتیم شب به در خانه کسی برویم، من در تعقیب کسی بودم و اشتباهی به خانه دیگری رفتم و قومندان (فرمانده) با من برخورد کرد! یک نظم و ترتیب حال بهم‌زن در اینجا وجود دارد، اگر بدانید که همین آدمی که در مورد او صحبت می‌کنیم از طالبان حقوق نمی‌گیرد و برای اینکه به خدمت طالبان بیاید یک گوسفند فروخته و راهی سفر شده چه فکری می‌کنید؟! فکری من دیوانه شده‌ام یا او؟! فکری می‌کنید کدام‌مان دروغ می‌گوییم؟! این ماجرا وقتی حال بهم‌زن‌تر می‌شود که همین محکوم که سه روز بی‌اسلحه در یک خانه بوده از قومندان خود گلایه‌ای ندارد و می‌گوید حق با او بود، من نباید این کار را می‌کردم! بیمارستانی توسط یک سازمان مردم‌نهاد ایتالیایی اینجا احداث شده که مسئول آن یک زن اروپایی پنجاه ساله بی‌حجاب است، جالب اینکه ولسوالی (بخشدار) عنابه ربه داخل راه نمی‌دهند و آن طالب مسلح برای اینکه از تشناب (دستشویی) بیمارستان استفاده کند هر بار اسلحه‌اش را تحویل نگهبانی می‌دهد.